



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورموفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

موضوع جزئی: مقدمات - ادله قاعده - دلیل اول: آیات - بخش دوم آیات - دسته اول - دسته دوم - دسته سوم
تاریخ: ۲۴ آبان ۱۴۰۴
مصادف با: ۲۴ جمادی الاول ۱۴۴۷
جلسه: ۱۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله قاعده نفی ظلم بود؛ عرض کردیم دلیل اول آیات است. آیات دو بخش دارد؛ در بخش اول، چهار دسته از آیات را ذکر کردیم؛ دسته اول آیاتی است که خداوند در آنها توصیف به عدل و عدالت شده است. دسته دوم آیاتی است که از خداوند نفی ظلم کرده است؛ دسته سوم آیاتی است که امر به عدل و قسط و داد کرده است؛ دسته چهارم آیاتی است که ریشه‌های ظلم را که نقص، ترس، جهل و امثال آن است، از خداوند نفی کرده است. البته مواردی که ذکر کردیم، همه به عنوان نمونه بود و الا آیات فراوانی در قرآن برای هر یک از این چهار دسته قابل ذکر است.

بخش دوم آیات

در ادامه سه دسته آیات دیگر هم قابل ذکر است. این آیات چه بسا بالالتزام أو التضمن دلالت بر نفی ظلم کنند؛ به هر حال ممکن است نیازمند ضمیمه‌ای باشد که بتواند مدعا را اثبات کند. چهار دسته آیاتی که در جلسات گذشته ذکر کردیم، تقریباً به صورت صریح به موضوع عدالت و ظلم پرداخته است؛ گاهی از بُعد از سلبی و گاهی از منظر ایجابی به این موضوع پرداخته است. اما این آیات به صراحت مسئله ظلم یا عدل را مطرح نکرده است، اما به صورت ضمنی یا التزامی این معنا را می‌رساند. آیاتی که در ادامه می‌خوانیم، بخش دوم آیات است که سه دسته هستند.

دسته اول

دسته اول (دسته پنجم) آیاتی است که تکلیف بما لا یطاق را از انسان نفی کرده است؛ همچنین عسر در تکلیف یا ضرر نفی شده است؛ چنانچه ما لا ضرر را حمل بر نفی حکم ضرری کنیم. لا ضرر خودش یک دلیل مستقل است؛ اما اجمالاً یک سری آیات تکلیف بما لا یطاق و غیر مقدور را نفی می‌کند.

آیه اول: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱ این آیه نفی می‌کند تکلیف بر چیزی که انسان قدرت بر انجام آن را ندارد. اگر انسان به چیزی مکلف شود که قدرت بر انجام آن را ندارد، ظلم است؛ اینکه از انسان چیزی را بخواهند که نمی‌تواند آن را انجام بدهد، این از بارزترین مصادیق ظلم در حیطه تشریع است. وقتی کسی نمی‌تواند یک کاری را انجام بدهد، اگر از او بخواهند که این کار را انجام بدهند، این یک قانون و دستور ظالمانه است؛ اینجا به صراحت تکلیف بما لا یطاق را نفی می‌کند. این مربوط به حیطه تشریع است و به عالم تکوین ارتباطی ندارد و این را از خداوند تبارک و تعالی نفی می‌کند. پس ارتباط این آیه با بحث ما چگونه است؟ روشن است؛ تکلیف بما لا یطاق قطعاً مصداق ظلم است. وقتی شما از کسی چیزی بخواهید که قدرت بر

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

انجام ندارد، در واقع به او ظلم می‌کنید؛ این وضع الشیء فی موضعه نیست؛ تجاوز از حد و حق است؛ بنابراین مصداق ظلم است و این نفی شده است.

آیه دوم: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛

آیه سوم: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»؛

آیه چهارم: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۱.

اگر تکلیف موجب حرج برای انسان شود، تارۀ این را ظلم می‌دانیم و آخری ظلم نمی‌دانیم. علی‌الظاهر این ظلم است؛ به حرج انداختن اگر تحمل می‌کند با سختی است؛ ایذاء و فشار و تضییق است؛ این ظلم است. خداوند تبارک و تعالی می‌گوید تکلیفی که در آن عسر وجود داشته باشد نفی شده است؛ نفی تکلیف حرجی و نفی تکلیف عسر. با هر معنایی که برای عسر بگیریم و با هر قلمرویی، با این فعلا کار نداریم. وقتی این تکلیف را نفی می‌کند، معنایش آن است که نفی ظلم می‌کند.

اگر هم مصداق ظلم نباشد و بگوییم دون مرتبۀ الظلم است و ظلم نیست، از راه اولویت می‌توانیم نفی ظلم را ثابت کنیم؛ حرج اگر ظلم نباشد، وقتی نفی می‌شود به طریق اولی خود ظلم در تشریع منفی است.

سؤال:

استاد: جهاد هم حرجی است؛ این بحث در جای خودش مطرح شده است. یکی از موضوعاتی که در قاعده لاجرح به آن می‌پردازند همین است که شما که می‌گویید تکالیف حرجی برداشته می‌شود، منظور چیست و قلمرو آن کجاست؟ بعضی تکالیف خودش حرجی است. در جهاد بالاترین حرج وجود دارد؛ مثالی که شما زدید، این هم حرج است. خمس دادن هم بالاخره نوعی حرج است. برخی تکالیف به حسب طبع خود حرجی هستند؛ اما با لاجرح نمی‌توانیم جهاد یا حرمت استظلال را برداریم. ... حرج نوعی و شدید؛ یعنی به مقداری که عادتاً برای آنها قابل تحمل نیست. ممکن است اینها بگویند که در این موارد ظلم نیست؛ سختی هست، اما این در حقیقت تمرین و آمادگی انسان‌ها برای تعالی روحی است. چنانچه وقتی گروهی را در یک پادگان نظامی می‌برند و آنها را آموزش می‌دهند برای اینکه آمادگی رزم پیدا کنند، این مشقت‌ها هست؛ اما این مشقت‌ها مقدمه پیشرفت و حرکت است. اینجا هم می‌گویند این مشقت‌ها قابل برداشتن نیست و لاجرح این را بر نمی‌دارد؛ چون طبع این اعمال این‌چنین است و ظلم محسوب نمی‌شود، برای اینکه اساساً اینها تمرین‌های مقدماتی برای تعالی روحی است. آنجا مقارن است؛ اینکه شما می‌گویید قیاس مع الفارق است؛ خدا نگفته که زیر آفتاب بایست، گفته نماز جمعه بخوان. حالا اینکه مقارنات آن این امور است، این بحث دیگری است. عرض کردم تارۀ می‌گوییم حرج مصداق ظلم است و آخری می‌گوییم ظلم نیست؛ اگر گفتیم حرج مصداق ظلم است، تکلیف معلوم است و با این آیات برداشته می‌شود؛ اگر گفتیم مصداق ظلم نیست، از راه اولویت می‌توانیم بگوییم این آیات دلالت بر مدعا دارد. شبهه‌ای که مطرح شد، بحث دیگری است؛ در صورتی که بگوییم ظلم است، چگونه برخی اعمال توجیه می‌شود؟ اگر بخواهیم وارد این مسیر شویم، از بحث دور

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

۲. سوره مائده، آیه ۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

می‌شویم؛ ولی هر چه باشد، لطمه‌ای به بحث ما نمی‌زند؛ چون فرض دیگری هم داریم که ظلم نیست. با فرض اینکه حرج مصداق ظلم نباشد، باز هم می‌گوییم دلالت دارد. وقتی مصداق ظلم نیست، یعنی مرتبه پایین‌تر از ظلم است؛ چون مرتبه بالاتر از ظلم که نداریم. وقتی در مرتبه پایین تکلیف نفی شده باشد، به طریق اولی تکلیف ظالمانه مرتفع می‌شود.

سؤال:

استاد: ما لایطاق نیست؛ آنجا یعنی تکالیفی بوده که سخت بوده. مثلاً یک سری تکالیفی در یهود ثابت بوده که واقعاً حرجی بود که از امت اسلامی برداشته شده است. ... تکلیف حرجی ظلم نیست؛ اگر ظلم نباشد، باز هم از راه اولویت نفی می‌شود. ما فعلاً با این کار داریم که با این آیات چگونه می‌خواهیم از خداوند در عالم تشریع نفی ظلم کنیم که خداوند هیچ وقت در مقام تشریع، حکمی که ظالمانه باشد را امکان ندارد که جعل کند.

دسته دوم

دسته دوم (دسته ششم) آیاتی است که هرگونه عبث و لغو را از همه افعال الهی نفی می‌کند. از جمله افعال خداوند تبارک و تعالی، تشریع است؛ تشریع هم یک فعل از ناحیه خداوند است و لذا نمی‌تواند عبث و لغو باشد. خداوند تبارک و تعالی حکیم، عاقل و عادل است؛ وقتی می‌گوییم حکمت دارد، یعنی کار او لغو نیست و برای هر کاری غرضی وجود دارد. پس تشریع هم که فعل خداوند است، عبث نیست و حتماً غرض صحیحی بر آن مترتب است. لذا می‌تواند بر نفی ظلم در عالم تشریع دلالت کند؛ چون ظلم بالاخره با حکمت خداوند در فعل او سازگار نیست.

آیه اول: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»؛

آیه دوم: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»^۱.

اینکه این عالم و اینکه انسان به عنوان محور عالم هستی، باطل و عبث آفریده شده باشد، این قطعاً منتفی است؛ این دلالت می‌کند بر اینکه خداوند از خلقت عالم و خلقت انسان غرضی تعقیب می‌کرده و این غرض مبتنی بر حکمت و عدالت است. امکان ندارد که خداوند کاری کند که در آن حکمت نباشد؛ تشریع به عنوان فعل الهی، چه به صورت کلی و چه به صورت جزئی، حتماً مبتنی بر یک غرض صحیح است، عبث و لغو نیست. چنانچه ما بخواهیم بگوییم خداوند در تشریع به صورت کلی یا به صورت جزئی ظلمی را روا داشته باشد، این در مورد خداوند محال است. عرض کردم این ضمیمه‌ای است که باید به این آیه شود تا استدلال تکمیل شود؛ به حسب این آیات، کأن ظلم در دایره تشریع به نحو التزامی مورد نفی قرار می‌گیرد. پس بالالتزام دلالت بر نفی ظلم می‌کند.

سؤال:

استاد: می‌گویند ما شما را بدون غرض خلق کردیم؟ یعنی لغو و باطل خلق کردیم؟ نه، ما یک هدف و غرضی داشتیم. این اشاره به همان حکمت خداوندی دارد که خداوند متعال به عنوان یک خالق حکیم، از خلق انسان غرضی داشته است. این حتماً مبتنی بر حکمت است ... حکمت با ظلم سازگار نیست؛ غرض حکیمانه مقابل عبث و لغو است؛ می‌گوییم خداوند کار عبث و

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

لغو انجام نمی‌دهد، چون حکیم است. حالا که حکیم است، آیا می‌تواند ظلم مرتکب شود؟ چه کاری عبث‌تر و لغو‌تر از ظلم؟ می‌گوییم این نظام احسن است؛ نظام احسن یعنی چه در تکوین و چه در تشریع بهترین نظام حاکم است اگر خداوند می‌خواست از این طرق انسان‌ها را هدایت و تدبیر کند و پرورش بدهد، مصداق همان آیه می‌شد که اگر خدا می‌خواست همه ایمان می‌آوردند؛ در حالی که قرار نیست اینطور باشد. این طرقي که شما می‌فرمایید، در واقع همان است. یعنی هدایت کردن به جبر؛ در حالی که آزادی و حق انتخاب انسان است که به او ارزش می‌دهد.

لذا آیاتی که دلالت بر نفی عبث و لغو از فعل الهی به طور مطلق می‌کند، از تشریع هم منتفی می‌کند و نفی عبث و لغو از تشریع هم چه فی‌الجمله و چه بالجمله بالالتزام دلالت بر نفی ظلم دارد.

دسته سوم

دسته سوم (دسته هفتم) آیاتی است که بر کرامت انسان دلالت می‌کند؛ برخی از آیات در قرآن، کرامت انسان را بیان کرده است. اختلاف و نزاع در اینکه این کرامت ذاتی است یا اکتسابی و برخی اختلافات دیگر، ما وارد آنها نمی‌شویم. مثلاً خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ چگونه کرامت ...

سؤال:

استاد: اینها هر کدام ناظر به یک جهت است؛ «لقد کرّمنا» ناظر به یک موقعیت است، «اولئک کالانعام بل هم اضل» ناظر به موقعیت و مرتبه دیگری است؛ لذا شما هیچ وقت نمی‌گویید که بین اینها تهاوت وجود دارد. ... اینجا باید وارد بحث قاعده کرامت شویم؛ ما این بحث را سال گذشته به صورت تفصیلی بحث کردیم که امیدواریم زودتر به چاپ برسد. سه دیدگاه در مورد کرامت ذاتی انسان هست؛ یک دیدگاه این است که انسان مطلقاً کرامت ذاتی دارد. یک دیدگاه این است که مطلقاً کرامت ذاتی ندارد و هر چه دارد، اکتسابی است؛ دیدگاه سوم این است که انسان در یک محدوده‌ای کرامت ذاتی دارد و در محدوده دیگری کرامت ذاتی ندارد. ما به دیدگاه سوم معتقد هستیم؛ وقتی می‌گوییم انسان کرامت ذاتی دارد، اصلاً کرامت ذاتی به چه معناست؟ یعنی خداوند حقوقی را به او داده که تحت هیچ شرایطی سلب نمی‌شود و نمی‌توان اینها را از انسان گرفت. اینطور نیست که آنها را با اکتساب بدست بیاورد؛ حق انتخاب، آزادی ... این امکان ندارد که خداوند ... می‌گوید «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ... قرار نیست خداوند کسی را به روش غیرعادی و غیرمتعارف به کمالات برساند. این میدان رنج و زحمت دارد؛ انسان باید تلاش کند و زحمت بکشد؛ حالا ممکن است کسی به آن مراتب و درجات برسد و ممکن است نرسد. اما حتی برای کسی که یک عمری در مسیر باطل حرکت کرده، اگر امکان بازگشت برای او باشد، اگر انتخاب کند که برگردد ... آنها عارضی است؛ می‌گوییم انسان به حسب نوع و طبیعت و فطرتش ... حقوق انسان دو دسته است؛ یک سری از حقوق انسان به عنوان حقوق طبیعی شناخته می‌شود. حقوق طبیعی (که در دایره آن بین ما و غربی‌ها اختلاف است) ... ممکن است آنها بگویند ازدواج با زن غیر هم‌کیش حق طبیعی است؛ نه، یک سری حقوق، حقوق طبیعی است. حق آزادی و حق انتخاب؛ حتی انتخاب دین. اینها حقوق طبیعی است. به قول مرحوم شهید مطهری، اینها همه سند ... عرض ما این است که این حقوق که

به عنوان حقوق طبیعی شناخته می‌شود، حتی برای جانی هم باید حفظ شود. نهایت این است که می‌گویید مجازات می‌کنیم، اعدام می‌کنیم، حق حیات را از او می‌گیریم؛ اینها کیفر است. اگر کسی به جامعه لطمه می‌زند و به دیگران آسیب می‌رساند، می‌گوییم باید قصاص و اعدام شود. این کیفر است؛ کیفر غیر از این است که ... این حق توسط خود او پایمال شده و الا این حق هست. شما می‌توانید به کسی که او را حبس می‌کنید، آب و غذا ندهید؟ بر فرض شمر هم باشد؛ شما نمی‌توانید این کار را بکنید ... ما باید از روی میزان حرف بزنیم؛ نمی‌توانیم بگوییم چون کافر است، پس باید او را بزنیم و فلان کنیم؛ چون حب و بغض‌های دیگر را دخیل می‌کنیم. بحث این است که شارع چه می‌گوید؛ شما قرآن و روایات را ببینید؛ ... تفصیل دادم و گفتم اینطور نیست که مطلقاً انسان کرامت ذاتی داشته باشد. حدود شش یا هفت حق برای انسان ذکر کردم و گفتم در بعضی از اینها انسان این حقوق را دارد و هیچ کسی هم نمی‌تواند آن را سلب کند. ... «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» این خودش حق انتخاب است؛ می‌فرماید ما راه را نشان می‌دهیم و امکانات را هم در اختیار انسان می‌گذاریم؛ شاگردی که در کلاس درس نخواند و از این امکانات استفاده نکند، مردود می‌شود و آن هم نتیجه‌اش است. ... اینجا سؤال و شبهه زیاد است ... حقوقی که انسان دارد و می‌گوییم این حقوق باید رعایت شود ... اصلاً کرامت یعنی چه؟ انسان بزرگ و گرامی داشته شده است ... قوه تعقل را انسان بما هو انسان دارد؛ ترامپ دارد، اسماعیل هنیه هم دارد ... خود این قوه عاقله که به تعبیر برخی مثل علامه طباطبایی منشأ حقوق دیگر انسان است ... این را شما می‌توانید سلب کنید؟ ... مثل این است که بگوییم خدا می‌تواند انسان را بدون فطرت الله الذی فطر علیها خلق کند یا نه؛ این سؤال درست است؟ ... عقل هم همینطور است؛ چه فرقی می‌کند؟ شما اگر قوه عاقله را از انسان بگیرید، انسان نیست دیگر. ...

«والحمد لله رب العالمین»